

جایگاه نمایندگان مجلس در فقه اسلامی با تأکید بر اندیشه‌های امام خمینی علیه السلام

سید حمیدرضا میرعظیمی*
محسن جمشیدی کوهساری**

چکیده

این مقاله به بررسی جایگاه نمایندگان مجلس در فقه اسلامی می‌پردازد. برخی قائل به تطبیق مفهوم نمایندگی مجلس با وکالت در شرع هستند و در مقابل، برخی این تطبیق را به دلایل زیادی رد می‌کنند. در این بین امام خمینی علیه السلام به عنوان یک فقیه و مؤسس نظام هر چند بارها از نمایندگان مجلس تعبیر به وکلای ملت می‌کرد، اما آنچه از مجموع سخنان ایشان به دست می‌آید اینکه اطلاق وکلای ملت به نمایندگان مجلس بر اساس معنای لغوی وکالت و توسعه در آن و نه تطابق مفهوم وکالت در فقه با نمایندگی مجلس بود.

واژگان کلیدی

نمایندگی مجلس، امام خمینی علیه السلام، فقه اسلامی، وکالت، وکیل، موکل.

مقدمه

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تشکیل نظام جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۷، مسائل جدید

hmirazimi@ut.ac.ir

mjk1365@chmail.ir

تاریخ پذیرش: ۹۲/۸/۱۳

*. استادیار دانشگاه تهران.

** کارشناس ارشد مدرسی معارف اسلامی دانشگاه تهران.

تاریخ دریافت: ۹۲/۷/۵

و مستحده در زمینه‌های مختلف از جمله در بحث حکومت و مسائل سیاسی برای تبیین فقهی و کشف مبانی دینی آن گسترش یافت. سؤالاتی که تا آن روز و به دلایل مختلف کمتر مورد توجه قرار داشت.

هر چند در برهه‌ها و دوره‌های زمانی خاصی بالاخص در این سده‌های اخیر به جوانب برخی از این سؤالات پرداخته شده است و مقالات و کتاب‌های زیادی در این حوزه نگارش شده است اما هنوز خلأ کار علمی در این بخش‌ها دیده می‌شود. لذا بایستی حدود و ثغور این لغات و مفاهیم و میزان و نحوه ارتباط آن با عناوین و مفاهیم موجود در شرع مقدس مشخص و تبیین شود. تبیین نقش و جایگاه مجلس شورای اسلامی و نمایندگان مجلس در فقه اسلامی از جمله مسائل مهم و چالش برانگیز است. به دیگر سخن، بررسی جایگاه فقهی قوه مقننه از آنجا که نهادی مردمی و قانونگذار است دارای اهمیت زیادی است.

علما و اندیشمندان اسلامی در مورد ماهیت نمایندگی مجلس اختلاف رأی داشته و برخی، نمایندگان را مصداق وکیل شرعی می‌دانستند و برخی در مقابل، این نظریه را رد می‌کنند. شاید تعبیر از «نماینده مجلس» به «وکیل ملت» برای فهم بهتر این واژه باشد.

اما این ترجمه و تعبیر، بلافاصله پرسش‌های مهمی می‌آفریند: آیا نماینده مجلس، همان وکیل به معنای مصطلح در سنت و ادبیات فقه اسلامی است؟ آیا نمایندگی همان وکالت است یا اینکه وکالت در سنت ما تفاوت جوهری با مفهوم نمایندگی در دولت جدید در ایران معاصر دارد؟ در صورت یکی بودن این دو مفهوم، میان نماینده (انتخاب شونده) و مردم (انتخاب کننده) چه نوع رابطه‌ای است؟ و در صورت یکی نبودن این دو مفهوم، قوانین مجلس بر چه اساسی لازم‌الاتباع هستند؟ پاسخ به این سؤال و تعیین ماهیت نمایندگی می‌تواند نتایجی از جمله تشخیص استقلال یا عدم استقلال نماینده از خواست‌های مردم، امکان یا عدم امکان عزل، محدوده اختیارات نماینده و ... را به همراه داشته باشد.

در مجموع، نظریات متعددی در مورد ماهیت نمایندگی مجلس بیان گشته است که می‌توان آن را به دو بخش عمده تقسیم کرد:

۱. نمایندگی سیاسی همان وکالت شرعی است.
۲. نمایندگی سیاسی منطبق بر وکالت شرعی نیست.

که البته در ذیل این دو قسم، گونه‌ها یا تقریرهایی از آن دو نیز قابل فرض است، به‌عنوان نمونه:

۱. بنابر نظر ولایت عامه یا ولایت مطلقه فقیه، نماینده از باب مشاور رهبری است.
۲. بر مبنای تأسیس یا تنفیذ نظام سیاسی و مدل و ساختارهای حکومتی و فرآیندهای مربوطه توسط فقیه، ازجمله نمایندگی به مفهوم فعلی در تقنین قوانین وضعی و ... (با تأیید شورای نگهبان مبنی بر عدم مخالفت با شرع و قانون اساسی).
۳. بر اساس مفهوم عام و لغوی وکالت و نمایندگی (یا عقدی جدید) که مغایرتی با مبانی شرعی نداشته باشد و تأیید فقیه مبسوط الید.
۴. بر این مبنا که حاکمیت از آن مردم است که به وکالت به افرادی می‌دهند.
۵. بر اساس پیوند ولایت حقیقی و اعتباری (و مراتب آنها) با خلافت عامه انسان و تبیین وکالت بر آن مبنا.

برخی از این صور در این مقاله بیان شده و برخی نیز به دلیل محدودیت مجال و اهمیت آنها نیازمند نوشتاری جداگانه است.^۱

اما همان‌طور که بیان شد پیشینه این اختلاف در ایران به دوران مشروطیت باز می‌گردد. در آن زمان علما در مورد ماهیت پارلمان و نمایندگی مجلس به دو گروه تقسیم شدند. گروهی مانند مرحوم آخوند خراسانی و نایینی و محلاتی و دیگران معتقد بودند که نمایندگی مجلس از باب وکالت شرعی است یا حداقل از باب مطلق وکالت یعنی واگذاری امور به فرد دیگر است. ایشان (مرحوم نایینی) در ابتدا وکالت شرعی را در نمایندگی مجلس ممکن می‌داند و در ادامه بر این امر تأکید می‌ورزد که وکالت، اطلاقی دارد که شامل وکالت شرعی و لغوی و عرفی می‌گردد و برای اثبات این مطلب به آیات (آل عمران / ۱۷۳ و زمر / ۴) استناد می‌کنند.

گروه دوم مانند شیخ فضل‌الله نوری مخالف نظریه وکالت بودن نمایندگی مجلس بودند. ایشان در این زمینه می‌گویند:

۱. درباره مبانی این بحث در نظریه «تبیین دین» و جایگاه «شورا» و نهادهای مربوطه در مرحله اجتهاد و افتاء برای تبیین نظری و عملی دین متناسب با شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی بنگرید به: میرعظیمی، ۱۳۹۲: ۲۴۹، ۲۶۵ - ۲۶۴.

گاهی با بعضی مذاکره می‌شد که این دستگاه [قانونگذاری] چه معنی دارد؟ چنین می‌نماید که جعل بدعتی و احداث ضلالتی می‌خواهند بکنند و الا وکالت چه معنی دارد؟ موکل کیست؟ موکل فیه چیست؟ اگر مطالب امور عرفیه است، این ترتیبات دینیه لازم نیست و اگر مقصود، امور شرعیه عامه است، این امر راجع به ولایت است نه وکالت. (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۷: ۱۵۴ - ۱۵۳)

در این دوران و پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز برخی از اعضای مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی، از نمایندگی مجلس به وکالت مردم تعبیر کرده‌اند و گفته‌اند: «وقتی مردم کسی را به عنوان نماینده انتخاب می‌کنند وکیل مردم است» (مشروح مذاکرات بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴: ۸۴۵ - ۸۴۳) حتی در نخستین پیش نویس اصل ۵۸ قانون اساسی آمده بود: مجلس شورای ملی از نمایندگان ملت که به طور مستقیم و مخفی انتخاب می‌شوند، تشکیل می‌گردد. این نمایندگان از طرف تمام ملت وکالت دارند. (کاتوزیان، ۱۳۷۸: ۲۰۷) در متن سوگندنامه نمایندگان مذکور در اصل ۶۷ قانون اساسی نیز آمده است: «در انجام وظایف وکالت، امانت و تقوی را رعایت نمایم ...». برخی از اندیشمندان اهل سنت (خالدی، ۱۴۰۶: ۱۳۵ - ۱۳۳) و نیز برخی از حقوقدانان (نجفی اسفاد، ۱۳۷۹: ۱۶۰) همین نظریه را پذیرفته‌اند. امام خمینی ره نیز در بیانات خود در بسیاری از موارد از نمایندگان به نام وکیل مردم نام برده است. (امام خمینی، ۱۳۶۹: ۱۸۵)

در بین اندیشمندان و فقهای اسلامی بررسی آرا و اندیشه‌های امام خمینی ره دو چندان اهمیت دارد؛ زیرا از طرفی امام خمینی ره فقیه جامع الشرایط و مرجع ممتاز عصر خود بوده است و در احکام و مسائل فقهی دارای نظرات خاص خود است و از طرفی نیز مؤسس انقلاب اسلامی بوده و خود در متن تمام جریانات و مسائل جاریه وجود دارد.

لذا در این مقاله سعی شده است تا با بررسی آرا و اندیشه‌های فقهی - سیاسی امام خمینی ره در بین نظریات موجود به این پرسش پاسخ دهیم که مجلس و نمایندگان آن در نظام جمهوری اسلامی ایران چه جایگاهی دارند؟

نماینده در لغت

واژه نماینده در لغت به معنای «نشان دهنده» آمده است و نیز به معنی وکیل و نایب و کسی

که از طرف کس دیگری برای مذاکره در امری یا انجام دادن کاری معین شده باشد. (عمید، ۱۳۶۳: ۳ / ۲۴۱۶) اصل و ریشه فعل نمایندگی کردن نیز به هنر اشاره می‌کند، چنان که بازی یک نمایش‌نامه به لحاظ معنوی به معنای نمایندگی کردن شخصیت‌های آن از طریق بازیگران است. (مک‌لین، ۱۳۸۱: ۶۹۹)

پس می‌توان گفت که این واژه در لغت برای کسی به کار می‌رود که از طرف مردم به عضویت مجلس انتخاب شود و به اصطلاح، عضو مجلس را نماینده می‌گویند. (دهخدا: ۱۳۷۷: ۱۴ / ۲۲۷۳۸)

نماینده در اصطلاح

اما در تعریف نمایندگی به معنای عام حقوقی گفته‌اند: «نماینده، عنوان کسی است که عملی حقوقی برای دیگری و به نام او کند». (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۳۶۹۰) نمایندگی سیاسی نوعی از همکاری مردم در اداره جامعه است؛ یعنی نمایندگی سازوکاری است که امکان شرکت برای مردم در اداره جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کنند، از طریق انتخاب نمایندگان خود فراهم می‌کند. مشارکت مردم در اداره جامعه را می‌توان به مشارکت مستقیم و غیرمستقیم و نیمه‌مستقیم، تقسیم نمود. برخی از اندیشمندان چون منتسکیو به دلایلی، دموکراسی غیرمستقیم را اجتناب‌ناپذیر می‌دانند و معتقدند که هر چند ملت، قدرت قانونگذاری دارد، ولی به دلایلی مانند پراکندگی جغرافیایی و کثرت جمعیتی و دشواری اعمال مستقیم حق حاکمیت توسط هر یک از افراد جامعه، باید به دموکراسی نماینده‌سالار روی آورد.

دخالت ملت در امر حاکمیت باید فقط محدود به انتخاب نمایندگانش شود. چیزی که در حوزه توانایی ملت است، همین انتخاب نماینده است. (آربلاستر، ۱۳۷۹: ۱۲۷) اما در مقابل، برخی دموکراسی مستقیم را که در آن مردم بلاواسطه در امور سیاسی خود مشارکت می‌نمایند، نه یکی از انواع دموکراسی بلکه جوهره آن محسوب می‌نمایند و مشارکت غیرمستقیم را (که طی آن مردم نه به صورت بدون واسطه بلکه توسط نمایندگان خود در سرنوشت سیاسی اجتماعی خویش دخالت می‌نمایند) دموکراسی مجازی معرفی می‌کنند. (روسو، ۱۳۷۹: ۳۸۱ - ۳۸۰)

ژان ژاک روسو - متفکر فرانسوی - از این دسته اندیشوران است و با قدرت بر دموکراسی

مبتنی بر نماینده‌سالاری تاخته و معتقد است که مردم با انتخاب واسطه‌هایی به نام «نماینده»، دیگر حضور و نقشی در تعیین سرنوشت جامعه سیاسی خود ندارند. به اعتقاد او اینکه مردم امور خود را به نمایندگانی می‌سپرنند نشان نبود و یا کمی حس وطن‌دوستی است. (همان: ۳۷۷) وی می‌گوید:

اساس حق حاکمیت، اراده عمومی است و اراده عمومی نمی‌تواند نماینده داشته باشد ... بنابراین نمایندگان ملت وکلای ملت نیستند و نمی‌توانند باشند ... به محض اینکه ملتی برای خود نمایندگانی انتخاب می‌کند دیگر آزاد نیست، دیگر وجود ندارد. (همان: ۳۸۵ - ۳۷۹)

وکالت در لغت

وکالت واژه‌ای عربی بوده و از ماده «وکل» است. این واژه اسم مصدر توکیل است و در لغت به معنای واگذار کردن، اعتماد نمودن و تکیه کردن به دیگری است. (مرتضی زبیدی، بی‌تا: ۱۵ / ۷۸۵) هر چند که این واژه در ساختارها و جملات متفاوت، معانی مختلفی می‌گیرد، اما اعتماد کردن بر دیگری و واگذاری امر به او معنای اصلی این واژه است. (مصطفوی، بی‌تا: ۱۳ / ۱۹۳) همچنین در معنای توکیل گفته‌اند: «توکیل اعتماد کردن بر غیر خودت و او را برای خود نایب قرار دادن، است». (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۸۸۲)

بنابراین معنای لغوی می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که هر چند واژه وکالت مصطلح در فقه از این ماده اخذ شده است، اما یقیناً بین وکالت به معنای لغوی و وکالت به معنای اصطلاحی فرق‌های زیادی وجود دارد. چنان‌که در قرآن کریم نیز آیات متعددی راجع به وکالت آمده است (اسراء / ۲؛ هود / ۱۲؛ احزاب / ۳) اما خدای متعال در هیچ جای قرآن تصریحی به وکالت به معنای شرعی آن نمی‌کند.^۱

وکالت در اصطلاح

پس از بیان معنای لغوی وکالت مشخص گردید که معنای لغوی وکالت اعم از معنای

۱. البته وکالت به معنای شرعی را می‌توان از مفهوم برخی آیات دیگر مانند: کهف / ۱۹ و توبه / ۶۰ استنباط کرد.

اصطلاحی فقهی آن می‌باشد و رابطه منطقی بین معنای لغوی و اصطلاحی وکالت، عموم و خصوص مطلق است؛ زیرا همانطور که در معنای لغوی وکالت اشاره شد، وکالت یعنی مطلق واگذاری، ولی معنای اصطلاح فقهی آن اخص از این معناست. هر چند تعریف اصطلاحی وکالت در بین فقها با کمی تفاوت همراه است، مثلاً شهید ثانی وکالت را این‌گونه تعریف می‌کند:

وکالت در اصطلاح فقهی به عقدی گفته می‌شود که به موجب آن، کسی دیگری را برای انجام کاری جانشین خود قرار می‌دهد. (شهیدثانی، ۱۳۸۲: ۲۲۱)

صاحب شرایع، مرحوم محقق حلی در تعریف وکالت می‌گوید: «طلب نیابت در تصرف». (حلی، ۱۴۰۳: ۴۲۵) البته دیگرانی هم به همین تعریف اشاره کردند. (مروارید، ۱۴۱۰: ۴۳؛ حلی، ۱۴۲۷: ۵)

اما با این وجود، تمامی این تعاریف در چند امر مشترکند:

۱. عقد بودن وکالت؛ یعنی تمام فقها مثل صاحب جواهر، صاحب شرایع و علامه حلی و دیگران، همگی وکالت را جزو عقود (علاوه بر ایجاب نیاز به قبول دارد) می‌دانند، نه ایقاعات. (نیاز به قبول ندارد)

۲. جایزی بودن عقد وکالت؛ یعنی وکالت جزو عقود جایزی است (قابل فسخ می‌باشد) و از عقود لازمی نیست. (قابل فسخ نیست)

در مجموع می‌توان در تعریف وکالت گفت: «وکالت سپردن کاری به غیر است برای آنکه آن غیر آن کار را برای او انجام دهد». (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۵۴۰) به دیگر سخن، وکالت یک نوع عقد از عقود است که بین موکل و وکیل بسته می‌شود و وکیل به جای موکل کار مورد وکالت را انجام می‌دهد. مثلاً زید، عمر را وکیل می‌کند به اینکه زمینی برای او بخرد، زید موکل است و عمرو وکیل و عمرو به نیابت از زید این کار را انجام می‌دهد.

ارکان وکالت

همان‌طور که می‌دانیم عقود شرعی دارای ارکانی هستند که در صورت فقد هر یک از آنها صحت عقد لطمه خواهد خورد. این ارکان در عقد وکالت هم وجود دارند و عقد وکالت از این امر مستثنی نیست. این ارکان عبارتند از: عقد، موکل فیه، موکل، وکیل.

عقد

عقد در لغت به معنای جمع کردن اطراف شی را گویند (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۵۷۶) که در فقه نوعی رابطه معامله‌ای است و در هر عقدی شرایط خاصی حاکم است. عقد وکالت نیز برای صحت دارای شرایطی است که بدان اشاره می‌شود:

الف) اجرای صیغه عقد وکالت: اجرای صیغه عقد گاهی به لفظ و گاهی به فعل است و همان‌طور که گفتیم، وکالت از جمله عقود است و مانند عقود دیگر علاوه بر ایجاب به قبول نیز احتیاج دارد. (انصاری، ۱۴۲۴: ۳۹۴) امام خمینی رحمته الله علیه می‌گوید: «وکالت، عقدی است که نیاز به ایجاب دارد با هر لفظی». (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۵۴۰)

صاحب جواهر نیز در تحقق وکالت به وجود ایجابی دال بر قصد وکالت تأکید می‌کند. مانند آنکه بگوید: «وکالتک، یعنی به تو وکالت دادم» یا «استنبتک، یعنی تو را نایب خود گرداندم» و یا هر لفظی که به این عبارت نزدیک باشد. البته وکالت گاهی با فعل هم تحقق پیدا می‌کند، چنان‌که مثلاً به او گویند: «تو را در فروش، وکیل خود کرده‌ام» و او بفروشد. به نظر صاحب جواهر در عقد وکالت لفظ مخصوص معتبر نیست؛ زیرا وقتی در عقد لازم، لفظ خاصی معتبر نیست، به طریق اولی در عقد جایز، لفظ مخصوص معتبر نخواهد بود. (نجفی، ۱۳۹۴: ۳۴۸ - ۳۴۷)

ب) منجز بودن عقد وکالت: منجز در مقابل معلق است؛ یعنی وکالت موقعی صحیح واقع می‌شود که به طور منجز واقع شود. تنجیز در وکالت به معنی عدم تعلیق وکالت بر چیزی است. (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۵۴۰) مثلاً اگر وکالت را به شرطی، مثل رفتن بکر یا به صفتی، مثل طلوع خورشید یا روز جمعه معلق کنند وکالت صحیح نیست. به عنوان نمونه زید به عمرو بگوید: «تو وکیل من هستی اگر بکر از مسافرت بیاید». (حلی، ۱۴۲۷: ۱۵ - ۱۳)

پس یکی از شروط وکالت، آن است که به طور منجز واقع شود. اما اگر وکالت را منجز کند و تصرف را به تأخیر بیندازد، جایز است. در این باره نیز هیچ اختلاف نظری وجود ندارد و حتی در *تذکره الفقهاء و مسالک* آمده که اجماع نیز بر آن تعلق گرفته است. علاوه بر این از اطلاق آیات و روایات و از عموم «المؤمنین عند شروطهم» نیز قابل اثبات است. (نجفی، ۱۳۹۴: ۳۵۲)

موکل فیه

موکل فیه یا همان متعلق وکالت، رکنی است که شاید بتوان آن را در ضمن رکن اول، یعنی

عقد مطرح کرد اما به دلیل اهمیت بسزای آن در مبحث وکالت، آن را جداگانه مطرح می‌کنیم. یکی از ارکان وکالت، موکل^۱ فیه یا همان متعلق وکالت است که بایستی دارای شرایط ذیل باشد:

الف) معین بودن موکل فیه: وکالت بر دو قسم است: ۱. وکالت خاص، ۲. وکالت عام. اگر موکل به وکیل بگوید: «تو فقط در فروش این خانه وکیل من هستی»؛ این وکالت خاص است که به دو صورت تصور می‌شود: یک. به صورت مطلق: مثلاً گفته «در فروش خانه وکیلی»، ولی معین نکرده نقداً بفروشد یا نسیه. به ثمن رایج بفروشد یا غیر ثمن رایج؛ دو. به صورت مقید: مثلاً گفته: «در فروش خانه وکیلی» و مشخص کرده به فلان مبلغ بفروشد یا نقد بفروشد. وکالت عام به این صورت است که موکل به وکیل بگوید: «تو در همه چیز وکیل من هستی». در این صورت شخص در بیع، هبه، رهن، اجاره، قرض و نکاح وکیل شخص می‌گردد و وکیل می‌تواند در این نوع وکالت، خودش وکیل دیگری بگیرد. (مغنیه، ۱۹۶۵: ۲۴۱)

در تمام این موارد، مورد وکالت یا همان موکل^۲ فیه باید مشخص باشد؛ یعنی مشخص کرده باشد که وکالت، مطلق است یا مقید و وکالت آن چنان در ابهام فرو نرفته باشد که درباره مشروعیت وکالت در آن باره ایجاد تردید کند. چنان که موکل بدون تعیین بگوید: «تو را وکیل کرده‌ام»، یا بگوید: «تو را برای کاری از کارهایم وکیل کرده‌ام» و یا بگوید: «تو را در یکی از امور مربوط به خودم وکیل کرده‌ام» و ... اگر به طور مطلق، کسی را وکیل کرد، بی‌آنکه وصفی ذکر کند، بنابر قولی، چنین وکالتی درست نیست. (نجفی، ۱۳۹۴: ۳۵۴)

امام خمینی علیه السلام نیز پس از بیان این مطلب که در وکالت شرط است که موکل^۳ فیه تعیین گردد و نبایستی مجهول و یا مبهم باشد، می‌گوید وکالت بر سه قسم است: خاص، عام و مطلق و همان‌گونه که در بالا ذکر شد تعریفشان می‌کنند. (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۵۴۳ - ۵۴۲)

ب) نیابت پذیری موکل^۴ فیه: مورد وکالت می‌تواند هر چیزی که منع شرعی ندارد، باشد. در واقع مورد وکالت، آن چیزی است که موکل و وکیل بر سر آن توافق دارند، که یکی واگذار می‌کند و دیگری این واگذاری را قبول می‌کند. مورد وکالت از اموری است که از قابلیت نیابت‌پذیری برخوردار است، لذا می‌توان این‌گونه بیان داشت که اصل جواز وکالت در همه چیز است، مگر آنکه معلوم شود که چیزی از این دایره بیرون است. ضابطه تشخیص چنین

اموری، آن است که قصد شارع بر انجام مستقیم آن از سوی مکلف تعلق گرفته و چنین امری در نص یا اجماع بیان شده است و معیار اموری که می‌تواند مورد وکالت قرار گیرند، آن است که قصد شارع بر انجام مستقیم آن از سوی مکلف تعلق نگرفته باشد، مانند انواع بیع و توابع آن از قبیل قبض ثمن، پرداخت ثمن، اقاله، اثبات خیار، فسخ آن، صلح، رهن و موارد دیگر. (نجفی، ۱۳۹۴: ۳۸۳ - ۳۷۷)

پس هر چیزی را که شخص، مستقلاً بتواند تصرف کند، صحیح است که در آن امر، وکیل بگیرد و بر عکس آن، عکس خواهد شد؛ یعنی هر چیزی را که شخص نتواند تصرف کند، وکالت هم در آنجا صحیح نخواهد بود. یا اینکه ملاک را نیابت‌پذیری و عدم نیابت‌پذیری قرار دهیم. مثل شخصی که قدرت بر طهارت دارد، در اینجا نیابت نخواهد بود؛ چون نیابت را نمی‌پذیرد، پس وکالت هم صحیح نخواهد بود. (طوسی، بی‌تا: ۲۶۵)

نکته قابل ذکر در اینجا این است که هر آنچه مشروط به مباشرت و انجام مستقیم توسط فرد از نظر شارع است یا به هر دلیلی «نیابت‌ناپذیر» است، قابل وکالت نیست؛ بنابراین هر آنچه که شرط مباشرت ندارد و نیابت‌پذیر است، قابلیت وکالت دارد. مثلاً طهارت، نماز (غیر از نماز طواف در صورت عذر)، روزه، اعتکاف، غضب، میراث، ایلاء، ظهار، لعان، عده، رضاع، جنایه، ایمان، اشربه، نذر، عهد و ... قابل نیابت نیست، اما زکات، حج در صورت عجز، انواع معاملات، خرید و فروش، رهن، صلح، حواله، شرکت، عاریه، قرض، مساقات، شفعه، اجاره، جعاله، مزارعه، عطایا، بخشش‌ها (هبه)، وقف، استیفای حقوق، قسمت، وصایا، پرداختی‌ها و امانات (ودایع)، ازدواج، طلاق، رجعت، استیفای قصاص، جنگ با شورشیان (اهل البغی)، جهاد، استیفای حدود، جزیه، ذبح، امور ورزشی (سبق و رمایه)، قضاوت، طرح دعاوی و ... نیابت‌پذیر است. (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۵۴۲)

ج) ملکیت موکل‌فیه: یکی دیگر از اموری که در موکل‌فیه شرط است، آن است که موکل‌فیه مملوک موکل باشد. این حکم در میان علمای امامیه مورد اتفاق است. (نجفی، ۱۳۹۴: ۳۸۴) یعنی مورد وکالت باید در ملکیت موکل باشد بنابراین موکل نمی‌تواند کسی را در آزادی عبدی که می‌خواهد در آینده بخرد وکیل کند؛ زیرا عبد هنوز به ملکیت موکل در نیامده است. (حلی، ۱۴۱۸: ۳۵۵ - ۳۵۳)

در حقیقت، مراد ما از ملکیت، داشتن سلطنت شرعی موکل بر آن مال است. در این صورت، وکالت بر اموال سرقتی و غصبی و اموالی که از راه قمار به دست بیاید صحیح نمی‌باشد، کما اینکه بیع چنین اموالی که شخص هیچ‌گونه ولایتی بر آنان ندارد صحیح نخواهد بود. (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۵۴۱)

د) ممنوع التصرف نبودن موکل^{۱۰} فیه: یکی دیگر از شرایط مورد وکالت این است که مورد وکالت از امور و اموالی که ممنوع التصرف برای موکل است نباشد؛ یعنی ممکن است که مورد وکالت مال موکل باشد ولی به دلایلی از تصرف در آن ممنوع باشد که شهید ثانی در *روضه البهیة* به همین شرط اشاره کرده است: «موکل کاری را که به وکالت می‌دهد شرعاً از انجام آن کار ممنوع التصرف نباشد». (شهید ثانی، ۱۳۸۲: ۲۲۴ - ۲۲۱)

موکل

موکل، کسی است که امری از امور را واگذار و انتخاب می‌کند و ایجاب عقد وکالت به دست موکل او می‌باشد. موکل نیز در دارای شرایطی است از جمله آن شرایط:

الف) بلوغ و عقل: البته این شرط از جمله شروط عمومی است و مخصوص باب وکالت نمی‌باشد، با این حال از جمله شرایط موکل، بلوغ و عقل است.

شرط است که موکل، بالغ و دارای کمال عقل باشد و جایز التصرف باشد در آنچه که می‌خواهد توکیل کند، پس وکالت صبی، صحیح نیست و ... وکالت دیوانه نیز صحیح نمی‌باشد. (سبزواری، ۱۴۲۳ ق: ۶۷۷)

ب) جایز التصرف باشد: از جمله شروط موکل جایز التصرف بودن خود اوست. بنابراین موکل، خود حق و جواز تصرف در موضوع وکالت را داشته باشد، اعم از اینکه مرد یا زن، آزاد یا بنده و مسلمان یا کافر بوده باشد. براساس این شرط، وکالت کودک، خواه ممیز و خواه غیرممیز درست نخواهد بود و تفاوتی هم نمی‌کند که ولی کودک به او اجازه داده باشد یا نداده باشد. وکالت مجنون هم چه دیوانه اطباقی باشد و چه ادواری درست نیست. در این باره هیچ اختلاف نظر و اشکالی وجود ندارد و حتی اتفاق نظر ظاهری فقها بر این امر نیز تعلق گرفته است که اگر دیوانگی پس از توکیل هم عارض شود، وکالت را باطل می‌کند. (نجفی، ۱۳۹۴: ۳۸۷)

محجور هم به اعتبار سفیه یا ورشکسته بودنش نیز در حوزه‌هایی نظیر اموال که مجاز به تصرف نیست، از توکیل منع شده است، یعنی حق تصرف داشتن فرقی نمی‌کند که به مالکیت باشد و یا به ولایت. (شهیداول، ۱۳۷۶: ۸۱)

ج) مختار بودن و قصد داشتن: یکی دیگر از شرایط موکل این است که موکل با اختیار خود و بدون اجبار و یا اکراه عقد وکالت را جاری کند. دیگر اینکه قصد وکالت داشته باشد نه اینکه از روی سهو و خطا عقد را بر زبان جاری کند که در این دو صورت، عقد صحیح نیست. امام خمینی رحمته الله علیه این موارد را از شرایط موکل می‌شمرد و بلوغ، عقل، قصد، جائر التصرف بودن، و اختیار، به حیثی که توکیل صبی، مجنون، مکره و مهجور را صحیح نمی‌دانند. (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۵۴۰)

وکیل

وکیل، کسی است که موکل، امر یا اموری را به او واگذار نموده و در عقد وکالت، نقش قبول‌کننده را دارد و یکی از ارکان عقد وکالت می‌باشد. وکیل از نگاه فقهای امامیه دارای شرایطی است که آن شرایط عبارتند از:

الف) عقل و بلوغ: همان‌طور که در موکل، عقل و بلوغ شرط بود، در وکیل نیز این شرایط ملحوظ بوده و بدون هیچ‌گونه اختلاف نظر و اشکالی شرط است، بنابراین، وکالت کودک (جز در موارد شناخته شده) و دیوانه درست نیست. (نجفی، ۱۳۹۴: ۳۹۳)

ب) قصد و اختیار: امام رحمته الله علیه همان‌طور که در ذیل شرایط موکل گذشت، قصد و اختیار را نیز از شرایط وکیل می‌داند و می‌گوید: «در وکیل، شرط است که تمکن عقلی و شرعی داشته باشد که خودش در آنچه که وکالت پیدا کرده انجام دهد، پس وکیل شدن محرم در آنچه که برای محرم جایز نیست، صحیح نمی‌باشد؛ مانند خریدن شکار و نگاهداری آن و واقع ساختن عقد نکاح». (فاضل، ۱۴۲۵ ق: ۴۱۶)

ج) عدم اعتبار عدالت و اسلامیت و مرد بودن: جنسیت نیز در امر وکالت (جز در مواد خاص) لحاظ نشده است. زنان هم می‌توانند در همه مواردی که زن می‌تواند استنباه داشته باشد وکیل شوند. بدین‌سان در هر آنچه وکیل نمی‌تواند انجام دهد، نمی‌تواند وکالت دیگران را نیز به عهده بگیرد. مسلمان می‌تواند وکیل مسلمان بر مسلمان باشد. (اجماعاً) وکالت غیرمسلمان

بر مسلمان هرچند حرام نیست، اما مکروه است. وکالت از امور عرفی است که هیچ‌گونه سخت‌گیری را بر نمی‌تابد.

لذا وکالت بالغ عاقل هرچند فاسق یا کافر یا مرتد باشد، درست است. بنابراین، اگر مسلمان مرتد شود، وکالت باطل نمی‌شود. عدالت ولی و وکیل در عقد نکاح، بدون هیچ‌گونه اختلاف نظر و اشکالی در میان فقیهان امامیه شرط نیست؛ برخلاف رأی روایت شده از برخی شافعیه که عدالت را در آنان شرط می‌دانند که در ضعف این رأی، هیچ تردیدی نیست. وکالت محجور علیه به دلیل تبذیر یا ورشکستگی درست است. در این باره هم هیچ اختلاف نظری و اشکال وجود ندارد که جایز است به زن در طلاق دیگران برای شوهر خویش و یا برای دیگران وکالت داده شود. در این باره میان علمای امامیه، هیچ اختلاف نظری وجود ندارد و حتی هر دو نوع اجماع هم بر آن تعلق گرفته است. (نجفی، ۱۳۹۴: ۳۹۳)

لذا شرط نیست که وکیل، مسلمان باشد. پس وکیل شدن کافر، بلکه مرتد اگرچه فطری باشد از طرف مسلمان و کافر صحیح است، مگر در موردی که وقوع آن از کافر، صحیح نیست، مانند خریدن مصحف (قرآن کریم) برای کافر و مانند استیفای حق از مسلمان یا مخاصمه‌ای با او، اگر چه برای مسلمان باشد. وکیل شدن کسی که به دلیل سفاهت یا بی‌پولی، محجور شده، از طرف کسی که حجری بر او نیست، صحیح است. (فاضل، ۱۴۲۵ ق: ۴۱۶)

نظریات علما در نوع رابطه نمایندگی مجلس با وکالت شرعی

همان‌طور که بیان شد برخی از علما چون شیخ فضل‌الله نوری نمایندگی مجلس را از باب وکالت فقهی و شرعی نمی‌دانند.

وکالت چه معنی دارد؟ موکل کیست؟ موکل فیه چیست؟ اگر مطالب امور عرفیه است، این ترتیبات دینیه لازم نیست و اگر مقصود، امور شرعیه عامه است، این امر راجع به ولایت است نه وکالت. (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۷، ۱۵۴ - ۱۵۳)

در مقابل، علمای دیگری وجود دارند که قائل به این هستند که به نمایندگی مجلس هم می‌توان وکالت شرعی اطلاق کرد. قائلین به این قول را که عمدتاً از علمای نجف‌اند می‌توان مرحوم آخوند از برجسته‌ترین آنها، مرحوم نایینی و مرحوم محلاتی برشمرد.

هر چند که کلام آنها توجیه‌پذیر است و به نحوی می‌توان آنها را با شیخ فضل‌الله هم نظر دانست، اما اگر ما قائل به نظریه آنها شویم و بگوییم نمایندگی مجلس همان وکالت شرعی است، لاجرم این نتایج را هم باید پذیرا باشیم:

الف) حدود اختیارات و وظایف نمایندگان را مردم تعیین می‌کنند؛ چون وکیل باید تنها به آنچه در عقد وکالت به عنوان مورد وکالت صریحاً و ظاهراً اشاره شده بسنده کند. (امام خمینی، بی‌تا: ۳۸)

ب) نماینده باید همواره صلاح و مصلحت مردم را در نظر گیرد و اظهارنظرها و تصمیم‌گیری‌های او در محدوده حقوق موکلین و برای مصالح آنان باشد. لذا نمی‌تواند نظرهای شخصی خود را ملاک عمل قرار دهد و اگر تصمیماتی برای نفع و منفعت خویش بگیرد باطل است.

همچنین اگر عملی به نفع موکل انجام شود که در عقد وکالت از آن ذکری نیامده، نفوذ آن عمل متوقف بر اجازه موکل است. بنابراین تا زمانی که نمایندگان خود را به ثبت دیدگاه‌های برگزینندگانشان محدود می‌کنند، نمایندگی آنان هیچ انحرافی از اصول دموکراسی ندارد، ولی بی‌توجهی نمایندگان به خواسته‌های رأی‌دهندگان و وضع خط‌مشی‌هایی برخلاف خواسته آنان صحیح نمی‌باشد.

ج) وکالت، عقدی جایز است. لذا همان‌طور که موکل یا وکیل در هر زمانی حق فسخ عقد را دارند و با مرگ یا جنون وکیل، عمر این عقد پایان می‌پذیرد (امام خمینی، همان: ۳۹) نمایندگی نیز همین گونه است.

طرفداران نظریه وکالت در تأیید این آثار گفته‌اند:

حکومت، صرفاً یک وکالت و نمایندگی از سوی مالکان حقیقی که شهروندانند بیش نیست و معلوم است قرارداد وکالت و نمایندگی از هر جهت پیوسته در اختیار موکلین است ... و موکل یا موکلین هر زمان که بخواهند می‌توانند قرارداد مزبور را یک‌سویه حل و فسخ نمایند و وکیل هم ... حق تجاوز از محدوده وکالت و نمایندگی خود را ندارد و معلوم است که وکیل و نماینده مزبور هر عملی را که در راستای وکالت و نمایندگی خود از سوی مالکان مشاع انجام می‌دهد باید به خاطر دفاع و جلب مصالح و دفع مفاسد از آحاد موکلین خود باشد. (حائری یزدی، بی‌تا، ۱۲۱ - ۱۲۰)

در همین زمینه یکی دیگر از طرفداران این نظریه صراحتاً می‌نویسد:

نماینده‌گی، وکالت از طرف مردم است و به نظر اکثر فقها وکالت از عقود جایز است و وکیل بدون جهت می‌تواند خودش را عزل کند. (روحانی، ۱۳۷۸: ۳۱۳)

نظریه امام خمینی علیه السلام

برای تبیین نظریه امام خمینی علیه السلام در مورد بحث جایگاه مجلس در فقه اسلامی، نظریه ایشان را در دو مبحث بیان می‌داریم. بحث اول در مورد رابطه وکالت و نمایندگی مجلس است و بحث دوم که مبتنی بر بخش اول و نتیجه آن است به جایگاه مجلس و نمایندگان مجلس در فقه اسلامی و اندیشه امام خمینی علیه السلام پرداخته می‌شود.

۱. نماینده مجلس وکیل شرعی نیست

با توجه به آنچه ما از تعریف لغوی و اصطلاحی نمایندگی مجلس و وکالت شرعی بیان داشتیم، می‌توان گفت که وکالت شرعی با نمایندگی مجلس هیچ‌گونه تطابقی ندارد. هر چند که تشابه و تقارب اسمی بین این دو وجود دارد، اما همان‌گونه که وکالت در لغت با وکالت در معنای شرعی‌اش با هم اختلاف دارند، وکالت در فقه هم با مفهوم نمایندگی مجلس اختلاف دارد.

این اختلافات را می‌توان در این موارد بیان نمود:

الف) جدید بودن نمایندگی مجلس در فقه اسلامی را می‌توان اولین عامل تفاوت این دو امر دانست؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد بحث نمایندگان مجلس از دوران مشروطیت بین فقها آغاز شد و قبل از آن، هیچ‌گونه سبقه تاریخی و فقهی را برای آن مشاهده نمی‌کنیم. اگر قرابتی بین این دو امر می‌بود بایستی در جایی بحثی و کلامی از آن مطرح می‌گشت.

ب) از طرفی می‌دانیم که همان‌گونه که ولایت مختص خدای متعالی است، (جوادی آملی، ۱۳۶۷: ۲۹) تشریح نیز از آن اوست و مردم در تشریح حقی ندارند. (سبحانی، ۱۳۷۰: ۲۵۹) و از طرفی نیز وکالت در مواردی جایز است که شخص خود بتواند کاری انجام دهد. از این‌رو، اگر کسی کاری را خود نتواند انجام دهد، نمی‌تواند برای آن کار وکیل بگیرد. دلیل مطلب این است که وکالت در واقع، تنزل فعل و یا فاعل به منزله فعل و یا فاعلی دیگر است و لذا در مواردی که شخص، خود حق هیچ‌گونه عملی را ندارد، نه می‌تواند فعل دیگری را جای فعل خود قرار دهد و نه می‌تواند شخصی دیگر را نازل

منزله خود قرار دهد. (جوادی آملی، ۱۳۶۷: ۱۰۰) به دیگر سخن، سلطنت شرعی بر موکل فیه یکی از شرایط صحت عقد وکالت است (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۵۴۱) حال مردم چطور می‌توانند در جایی که حقی ندارند وکیل بگیرند.

ج) وکالت عقد جایز است و هر یک از طرفین در هر وقت که خواسته باشند می‌توانند آن را فسخ کنند. (طباطبایی، ۱۴۱۹، ۲۴۲ - ۲۴۰) در صورتی که چنین امری (لااقل به لحاظ واقعیت‌های خارجی و بیرونی) در نمایندگی مجلس وجود نداشته است و قانون نیز صراحتاً در این زمینه وضعیت را روشن نکرده است.

د) در عقد وکالت، موکل می‌تواند عمل مورد وکالت را خودش شخصاً انجام دهد که این امر موجب بطلان عقد وکالت است. (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۵۴۴) در حالی که در نمایندگی مجلس، انتخاب کنندگان بعد از انتخاب نمایندگان نمی‌توانند شخصاً اقدام به قانونگذاری و انجام وظایفی مانند تذکر، سؤال و استيضاح نمایند.

ه) در وکالت، موکل اصل و وکیل فرع است، یعنی وکیل تابع موکل است. این در حالی است که در بحث نمایندگی، پس از انتخاب نماینده توسط مردم، این مردم‌اند که باید تابع تصمیمات و قانونگذاری‌های نمایندگان خود باشند و تمام تصمیمات نمایندگان برای مردم الزام‌آور می‌گردد.

و) وکالت چون عقد شرعی است نیاز به ایجاب و قبول و رضایت طرفین دارد، در حالی که نماینده یک شهر بر اساس رأی اکثریت واجدین شرایط انتخاب می‌شود. لذا این گونه نیست که همه شهروندان و حتی همه واجدین شرایط رأی دادن، نمایندگی یک نماینده را قبول داشته و به آن راضی باشند؛ زیرا کسانی که در انتخابات شرکت نکرده‌اند یا در انتخابات به فرد دیگری رأی داده‌اند، رضایت خود را به وکالت نماینده منتخب اعلام نکرده‌اند. در حقیقت، رأی اکثریت بیش از نصف، برای اقلیتی که کمتر از نصف هستند، فاقد حجیت است، گرچه بنای عقلا بر آن است. (جوادی آملی، ۱۳۶۷: ۱۰۲)

ز) همچنان که گذشت، وکیل همواره باید در چارچوب خواست و مصالح موکل خود رفتار کند، ولی نمایندگان وظیفه نمایندگی را آن‌گونه که تشخیص می‌دهند در اظهار نظر و رأی ایفا می‌نمایند و نماینده در اعمال خویش استقلال عمل دارد. لذا نماینده شهری اگر عملی را به نفع و مصلحت کشور ولی به ضرر رأی دهندگان حوزه انتخابی می‌بیند، می‌تواند آن عمل را انجام دهد.

ح) در عقد وکالت فقط بین وکیل و موکل، آن هم در محدوده متعلق وکالت، عقد و رابطه ایجاد می‌شود، در حالی که طبق اصل ۸۴ قانون اساسی: «هر نماینده در برابر تمام ملت مسئول است و حق دارد در همه مسائل داخلی و خارجی کشور اظهارنظر نماید». هر نماینده از سوی حوزه انتخابیه خود وارد مجلس می‌شود، ولی طرف مقابل او تمام مردم کشور هستند نه مردمی که به او رأی داده‌اند.

و) در وکیل و موکل شرایطی مانند بلوغ، عقل و حیات هم باید در ابتدا وجود داشته باشد و هم استمرار داشته باشد. لذا اگر وکیل یا موکل در دوران وکالت این صفات را از دست دهند یا مشخص گردد که از ابتدا این اوصاف را نداشته‌اند، عقد وکالت باطل است. (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۵۴۴) اما نمی‌توان این شرایط را در مسئله نمایندگی مجلس اعمال نمود. مثلاً در فرضی که همه یا اکثر رأی دهندگان به نماینده‌ای در شهری، در اثر زلزله یا سیل مرده باشند، عنوان نمایندگی در نماینده آن شهر از بین نمی‌رود. همچنین اگر نماینده‌ای بتواند رأی همه مردم را به همراه داشته باشد، وکالت او بیش از چند لحظه مشروع نخواهد بود؛ زیرا در هر روز جمعی جدید از افراد نابالغ به بلوغ می‌رسند و با بالغ شدن آنها دیگر رأیی که در به ولایت از طرف او داده است مضمی نخواهد بود. (جوادی آملی، ۱۳۶۷: ۱۰۲)

با توجه به همه مواردی که در بالا ذکر گردید، می‌توان گفت که وکالت شرعی با نمایندگی مجلس تفاوت داشته و نمایندگی مجلس نمی‌تواند به معنای مصطلح فقهی وکالت باشد. اما با این حال امام خمینی علیه السلام بارها و بارها از نمایندگی مجلس تعبیر به وکلای ملت کرده است که در بخش دوم به چرایی آن خواهیم پرداخت. (امام خمینی، ۱۳۶۹: ۱ / ۴۲۳، ۴ / ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۴۷۶، ۵ / ۳۷۴ و ۵۰۸ و ...)

۲. توسعه در معنای وکالت

حال که مشخص شد نمایندگی مجلس از باب وکالت شرعی نیست، سؤالی که مطرح می‌گردد این است که نمایندگی سیاسی از چه بابی دارای حجیت شرعی است؟ علی‌الخصوص اینکه امام خمینی علیه السلام بارها از لفظ وکالت برای نمایندگان مجلس استفاده کرده است.

قبل از ورود به بحث اصلی لازم است به این نکته اشاره گردد که وظیفه نماینده و نیروی

مقنن در حکومت اسلامی برنامه‌ریزی برای پیشبرد عمران و آبادانی و تأمین عدالت اجتماعی است. در حقیقت در حکومت اسلامی، تشریح و جعل قانون منحصر به خداوند سبحان است و جز او شارع و قانونگذاری وجود ندارد و رأی و نظر هیچ کس، در حق کسی حجت و نافذ نیست و کسی حق ندارد، هر چند عالم و دانشمند و متفکر هم باشد، قانونی وضع کند، یا حلالی را حرام و حرامی را حلال نماید و جامعه را بر اجرای آن مجبور سازد.

به عبارت دیگر، هر قانون و حکمی، سه مرحله دارد:

۱. مرحله تشریح و جعل که منحصر به خداوند است.

۲. مرحله شناخت قانون و استخراج آن از مدارک شرعی که وظیفه فقها و کارشناسان

امور دینی است.

۳. مرحله برنامه‌ریزی که وظیفه نمایندگان مجلس شورا است. ناگفته پیداست وظیفه یک چنین

گروهی، جعل قانون نیست، بلکه تطبیق آن بر موارد آن است. (سبحانی، ۱۳۷۰: ۲۶۰ - ۲۵۹) در

حقیقت، مردم می‌توانند شخصی را نماینده خود قرار دهند تا امور مربوط به کوی و برزن آنها را

تنظیم نماید؛ زیرا محدوده شهر متعلق به سکنه آن شهر است. (جوادی آملی، ۱۳۶۷: ۱۰۱)

امام خمینی علیه السلام نیز در مسئله تفکیک بین حکومت اسلامی با حکومت‌های دیگر همین

نکته را مورد توجه قرار داده و می‌گوید:

فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های مشروطه سلطنتی و جمهوری در

همین است. در این رژیم‌ها نمایندگان مردم یا شاه به قانونگذاری می‌پردازند در

صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص

یافته است، شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است هیچ کس حق

قانونگذاری ندارد، و هیچ قانونی را جز حکم شارع نمی‌توان به اجرا گذاشت، به

همین سبب در حکومت اسلامی به جای مجلس قانونگذاری، مجلس

برنامه‌ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام

برنامه ترتیب می‌دهد و با این برنامه‌ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در

سراسر کشور تعیین می‌کند. (امام خمینی، بی‌تا: ۴۴)

با ذکر این مقدمه و تعیین اختیار نمایندگان مجلس عامل مشروعیت‌بخشی و اطاعت از

قانون را می‌توان در قالب نظریه ولایت فقیه اثبات نمود. بنابراین اعتقاد که نمایندگان مجلس

تنها کارگزاران، مشاوران و مجریان ولی فقیه در تنظیم و تدوین - و نه وضع - قوانین مورد نیاز و دیگر وظایف محوله هستند.

بر اساس نظریه ولایت مطلقه فقیه، فقیه علاوه بر بیان احکام و امور حسبیه و قضا که قدر متیقن از ولایت اوست، دارای اختیار و ولایت نسبت به تمام شئون جامعه است که قابل نیابت از سوی معصومان علیهم السلام است و فقیه بر تمام امور سیاسی و اداری جامعه ولایت دارد و هیچ مرجع و نهاد دیگری غیر از او برای انجام این امور مشروعیت ندارد مگر آنکه مشروعیتش را از سوی ولی فقیه اخذ کند.

بنابراین دیدگاه در مورد نمایندگی مجلس نیز صرف اینکه اشخاص بر اثر رأی برخی افراد به مجلس راه یابند، مجوز شرعی وضع قانون و اعمال محدودیت و امر و نهی را پیدا نمی‌کنند و نیز رأی دهندگان الزام شرعی به اعتنا و تبعیت از فرمان‌ها و مصوبات آنان را ندارند، مگر آنکه قانونگذاری و امر و نهی از ناحیه کسی که صاحب ولایت شرعی است به آنان تفویض شود. (واعظی، ۱۳۸۰: ۱۹۸) لذا مشروعیت مجلس قانونگذاری مانند سایر نهادها در نظام ولایی موقوف به رأی ولی مسلمین است (نوری و نصر اصفهانی، ۱۳۷۸: ۴۳۹) که البته بند اول از اصل دوم، اصل پنجم و پنجاه و هفتم قانون اساسی مؤید این نظریه هستند. بنابراین در این دیدگاه، نمایندگان مجلس تنها مجریان و عمال رهبری در وظایف محوله‌اند و حداکثر آن است که رهبری، انتخاب این کارگزاران را به مردم واگذار کرده است. لذا بر اساس این نظریه، رهبر می‌تواند اگر صلاح جامعه اسلام را در آن ببیند، خود اقدام به قانونگذاری نماید. به تعبیر دیگر:

همه کسانی که در یک جامعه اسلامی با وضع و تصویب قوانین سر و کار دارند در حکم مشاوران رهبر خواهند بود ... (نمایندگان) در هر مورد بهترین راه حل را به رهبر پیشنهاد می‌کنند، طرح پیشنهادی مزبور اگر به تصویب و امضای رهبر جامعه برسد جنبه قانون خواهد یافت و در غیر این صورت اعتبار قانونی ندارد. (مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ۱۶۴ - ۱۶۳)

همچنین با توجه به انتصاب فقهای شورای نگهبان از سوی رهبری (اصل ۹۱ قانون اساسی) و مسئولیت آنان در تطبیق مصوبات مجلس شورای اسلامی (اصل ۹۶ قانون اساسی) با شرع این نظریه نمود بهتر و بیشتری خواهد داشت.

آنچه می‌توان در این جا بیان داشت این است که امام خمینی علیه السلام با علم به اختلافات عمده بین وکالت مطرح در فقه و نمایندگی سیاسی، از باب توسعه در معنای لغوی از نمایندگان مجلس به عنوان وکیل ملت نام می‌برد (تقریر سوم آمده در طرح مسئله). چنان‌که ایشان در جاهای دیگر نیز از وکیل استفاده می‌کنند اما نه در معنای نمایندگی مجلس بلکه از باب رهبری امت. ایشان در مورد معرفی دولت می‌گویند:

ما به واسطه اتکا به این آرای عمومی - که شما الان می‌بینید و دیدید تاکنون که آرای عمومی باماست و ما را به عنوان «وکالت» یا بفرمایید به عنوان «رهبری»، همه قبول دارند از این جهت ما یک دولتی را معرفی می‌کنیم.
(امام خمینی، ۱۳۶۹: ۶ / ۵۸)

البته تقریرها و دیدگاه‌های دیگری نیز وجود دارد که در مقدمه بحث اشاره‌ای به آنها شد. امید آنکه در مجالی دیگر به طرح و بررسی آنها به خصوص دیدگاه نگارنده در باب ولایت حقیقی و اعتباری و پیوند آن با خلافت عامه انسان و وکالت بر مبنای آن توفیق یابیم.

نتیجه

بنابر آنچه بیان شد می‌توان گفت، هر چند امام خمینی علیه السلام در مکتوبات و سخنرانی‌های خود بارها و بارها نمایندگان را وکیل مردم خطاب کرده است، اما هیچ‌گاه مرادش از این نامگذاری بیان تطابق و همخوانی نمایندگان مجلس با مفهوم وکالت در فقه اسلامی نبود. دلیل این مدعا را می‌توان در چند بخش بیان داشت. بخش اول در اختلاف ماهوی وکالت شرعی با مفهوم نمایندگی مجلس که خود دارای زیر شاخه‌هایی چون؛ بدیع بودن مفهوم نمایندگی، اختصاص ولایت و حکومت به خدا، جابه جاشدن اصل و فرع در وکالت و نمایندگی و موارد دیگر دانست.

بخش دوم نیز مربوط به کاربرد واژه وکالت در غیر معنای نمایندگی مجلس است. بنابراین دو بخش می‌توان این گونه بیان داشت که در حقیقت امام خمینی علیه السلام با توسعه در معنای وکالت، از این واژه در موارد مشابه استفاده کرده است و قوانینی که نمایندگان مجلس برای امورات زندگی مردم وضع می‌کنند بر اساس مفهوم عام وکالت و بنابر نظریه ولایت فقیه برای مردم حجیت شرعی دارد.

منابع و مأخذ

۱. آریلاستر، آنتونی، ۱۳۷۹، *دموکراسی*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، آشتیان، چ ۱.
۲. امام خمینی، سید روح الله، ۱۳۶۸، *تحریر الوسیله*، ج ۳، ترجمه علی اسلامی، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱.
۳. _____، ۱۳۶۹، *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۴. _____، ۱۳۷۹، *تحریر الوسیله*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چ ۱.
۵. _____، *بی تا، ولایت فقیه*، بی جا، بی نا.
۶. انصاری، محمدعلی، ۱۴۲۴ ق، *موسوعة الفقهیة*، ج ۱، قم، مجمع فکر اسلامی، چ ۲.
۷. انصاری، مرتضی، ۱۴۲۶ ق، *مکاسب*، ج ۲، تصحیح احمد پایانی، قم، دار الحکمه، چ ۵.
۸. بندر ریگی، محمد، ۱۳۷۸، *فرهنگ بندر ریگی*، تهران، انتشارات علمی، چ ۱.
۹. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۷۰، *حقوق اسلام*، تهران، گنج دانش، چ ۱.
۱۰. _____، ۱۳۸۱، *میسوط در ترمینولوژی حقوق*، ج ۵، تهران، گنج دانش، چ ۱.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۶۷، *ولایت فقیه*، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چ ۱.
۱۲. حایری یزدی، مهدی، *بی تا، حکمت و حکومت*، بی نا.
۱۳. حسینی شیرازی، سید محمد، ۱۴۰۷ ق، *الفقه*، قم، دار العلوم، چ ۷.
۱۴. حلی (علامه حلی)، حسن بن یوسف، ۱۴۱۸، *قواعد الاحکام*، ج ۲، مؤسسه نشر اسلامی (جامعه مدرسین)، قم، چ ۱.
۱۵. _____، ۱۴۲۷، *تذکرة الفقهاء*، ج ۱۵، قم، نشر مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، چ ۱.
۱۶. حلی (محقق حلی)، جعفر بن حسن، ۱۴۰۳، *شرایع الاسلام*، قم، نشر دار المهدی، چ ۳.
۱۷. خالدی، محمود، ۱۴۰۶ ق، *نظام الشوری فی الاسلام*، قم، مکتبه الرسالة الحدیثه، چ ۱.
۱۸. خراسانی، محمد کاظم، ۱۳۸۴، *سیاست نامه خراسانی: قطعات سیاسی در آثار آخوند ملا محمد کاظم خراسانی*، به کوشش محسن کدیور، تهران، کویر.
۱۹. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، *لغت نامه*، ج ۱۴، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ ۲.

۲۰. رازی، ابوالفتوح، ج ۹، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
۲۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت، دار القلم، چ ۱.
۲۲. روحانی، محمدصادق، ۱۳۷۸، *استفتائات قضائیه*، قم، سپهر، چ ۱.
۲۳. روسو، ژان ژاک، ۱۳۷۹، *قرارداد اجتماعی*، ترجمه مرتضی کلاترین، تهران، آگاہ، چ ۳.
۲۴. زرگری نژاد، غلامحسین، *رسائل مشروطیت*، ۱۳۷۷، تهران، کویر، چ ۲.
۲۵. سبحانی، جعفر، ۱۳۷۰، *مبانی حکومت اسلامی*، ترجمه جعفر خوشنویس، قم، مؤسسه علمی فرهنگی سید الشهداء علیه السلام.
۲۶. سیزواری، محمدباقر، ۱۴۲۳، *کفایه الاحکام*، ج ۱، قم، نشر اسلامی (جامعه مدرسین)، چ ۱.
۲۷. شهید اول، ۱۳۷۶، *غایه المراد فی شرح نکت الارشاد*، ج ۲، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چ ۱.
۲۸. شهید ثانی، ۱۳۸۲، *الروضه البهیة*، ج ۲، تصحیح شیخ حسن قاروبی، قم، دارالتفیر، چ ۳.
۲۹. طباطبایی، سید علی، ۱۴۱۹، *ریاض المسالک*، ج ۹، قم، مؤسسه نشر اسلامی (جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، چ ۱.
۳۰. طوسی، محمد بن حسن، *بی تا، المبسوط*، ج ۲، تهران، مکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.
۳۱. عمید، حسن، ۱۳۶۳، *فرهنگ عمید*، ج ۳، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۳۲. فاضل لنکرانی، محمد، ۱۴۲۵، *تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله*، قم، مرکز فقه الائمه الطهاره علیهم السلام، چ ۱.
۳۳. *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*.
۳۴. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۷۸، *گامی به سوی عدالت*، ج ۱، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی، چ ۱.
۳۵. مرتضی زبیدی، محمد بن محمدی، *تاج العروس*، مصحح علی شیری، بیروت، دار الفکر، چ ۱.

جایگاه نمایندگان مجلس در فقه اسلامی با تأکید بر اندیشه‌های امام خمینی علیه السلام □ ۵۷

۳۶. مروارید، علی اصغر، ۱۴۱۰، *سلسلة البنايع الفقهية*، ج ۱۶، بیروت، مؤسسة الشیعة،
الدار الاسلامیة، چ ۱.

۳۷. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۷۷، *حقوق و سیاست در قرآن*، نگارش محمد شهرابی،
قم، مؤسسه امام خمینی، چ ۱.

۳۸. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، بیروت، دار الکتب العلمیة،
مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، چ ۳.

۳۹. مغنیه، محمد جواد، ۱۹۶۵، *فقه امام جعفر صادق علیه السلام*، ج ۳، بیروت، دار العلم.

۴۰. مک لین، ایان، ۱۳۸۱، *فرهنگ سیاسی آکسفورد*، ترجمه حمید احمدی، تهران، میزان،
چ ۱.

۴۱. میرابوالفتح، سید محمد، ۱۳۶۲، *تفسیر شاهی آیات الاحکام*، ج ۲، تهران، نوید.

۴۲. میرعظیمی، سید حمیدرضا، ۱۳۹۲، *تشریح و تبیین دین در قرآن و سنت*، تهران،
خانه تاریخ و تصویر ابریشمی، چ ۱.

۴۳. نایینی، محمد حسین، ۱۳۵۸، *تنبیه الامة و تنزیه الملة*، توضیحات سید محمود طالقانی،
تهران، شرکت سهامی انتشار، چ ۵.

۴۴. نجفی اسفاد، مرتضی و فرید محسنی، ۱۳۷۹، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*،
تهران، الهادی، چ ۱.

۴۵. نجفی، محمد حسن، ۱۳۹۴، *جواهر اکلام فی شرح شرائع الاسلام*، ج ۲۷، تهران،
دار الکتب الاسلامیة، چ ۶.

۴۶. نوری، محمد و علی نصر اصفهانی، ۱۳۷۸، *حکومت اسلامی در فقه شیعه*، کنگره امام خمینی
و اندیشه حکومت اسلامی، دفتر چهارم.

۴۷. واعظی، احمد، ۱۳۸۰، *حکومت اسلامی*، قم، مسامیر، چ ۱.

